

فصل سیزدهم

در بیان احوال فارابی

دوم از حکمای اسلام ابو نصر محمد بن محمد بن اوزاع بن طرخان از اهل فاراب ترکستان پدرش از عمال دولت و سرداران لشکر بوده ابو نصر مهاجرت به بغداد کرد و در نزد ابو بشر متی بن یونس تلمذ نموده سپس بشهر حران رفت و در نزد یوحنا بن حیلان (یا حیلان) منطق ارسطو را تا آخر برهان دیده مجدداً مراجعت بغداد کرده و علم فلسفه مشاء را تکمیل نموده و پس از آن بشام مسافرت کرده و بقیه عمر در نواحی شامات بسر برد و در سنه ۳۳۹ وفات نموده سیف الدوله حمدانی که از جمله مریدان او بود بر او نماز خواند و در خارج دمشق مدفون شد . ابو نصر صاحب اخلاق فاضله و ملکات حسنه بوده بسیار ذکی النفس و عالی الهمة معرض از دنیا قانع بقوت قلیل دائماً مشغول بتفکر در حکمت بود و تتبع در آراء متقدمین میکرد . از کلمات او است که می گوید . اتمام السعادة بمکارم الاخلاق کما ان تمام الشجرة بالثمرة و میگوید :

(من رفع نفسه فوق قدرها صارت نفسه محجوبة عن نيل کمالها) از جمله ادعیه منسوب به فارابی یکی این است که می گوید (اللهم انی انشئتک یا واجب الوجود و یا علته العلل . یا قدیماً لم یزل ان تعصمنی من الزلل و ان تجعل لی من الامل ما ترضاه لی من عمل) و می گوید (اللهم البسنی حلال الیها و کرامات الانبیاء و سعادته الاغنیاء و علوم الحكماء و خشوع الانقیاء)

مؤلفات ابونصر

ابونصر در حدود ۱۱۱ مجلد در منطق و فلسفه و نجوم و هندسه و طب تألیف نموده مهمترین تألیف او کتاب احصاء العلوم است که آنرا بر شش قسمت تقسیم کرده :

۱. در علم لغت ۲. منطق ۳. ریاضیات و نجوم ۴. اقسام ده گانه علوم طبیعی ۵. علوم مدنی ۶. علم کلام و ماوراء طبیعت
یکی دیگر از مصنفات فارابی رساله ایست در عقل و برای عقل شش معنی قائل شده . اول معنی که میان عوام مشهور است که میگویند فلان کس عاقل است . دوم آن معنایی که متکلمین می گویند هذا معایوجه العقل او ینفیه سوم آن معنی که ارسطو در کتاب برهان گفته برای امتیاز میان صحیح و فاسد . چهارم آن معنایی که ارسطو در کتاب اخلاق مذکور داشته بجهت تمیز میان خیر و شر که مدت عمر انسان متزاید میگردد . پنجم معنایی که ارسطو در کتاب نفس گفته و او را به عقل بالقوه و عقل بالفعل و عقل مستفاد و عقل فعال تقسیم نموده . ششم آن عقلی که ارسطو در مقاله سوم از کتاب نفس تعبیر بعقل فعال کرده .

سوم از مصنفات فارابی آراء اهل المدینه الفاضله است که پس از اثبات واجب و توحید و صفات ذاتیه او و مراتب موجودات و احوال اجسام فلکی و عنصری و سبب منامات و رؤیت ملک و کیفیت وحی و غیره می گوید انسان محتاج باجماع و تعاون است و محل اجتماع موسوم به مدینه است پس از آن مدینه را تقسیم نموده به فاضله و غیر

فاضله . مدینه فاضله را تشبیه نموده بانسان صحیح المزاج عاقل کامل که تمام حرکات و سکونات او مطابق با عقل و موافق با شرع است و مقابل مدینه فاضله مدینه جاهله و فاسقه و ضاله را قرار داده میگوید مدینه جاهله آن مدینه ایست که اهلش معنی سعادت را تفهیمیده بلکه خطور بمخیله آنها هم نکرده سعادت عظمی را در لذات حیوانی و تمتع بهیمی میداند و حال آنکه از سعادات واقعی و خیرات حقیقی بی بهره اند و این مدینه جاهله فاسقه متناهی انسان جاهل است که بغیر از صفات حیوانی و اوصاف بهیمی چیز دیگری نمیداند کما اینکه عاقبت این شخص جاهل هلاکت است عاقبت آن مدینه جاهله فاسقه هم هلاکت و زوال و تفرقه است . مقصود تکمیل نفوس بشری و هدایت آنان بطریق مستقیم و وصول بخیرات و اتصال بعقل فعال است . چهارم از مصنفات او سیاست المدینه است که آنهم باین رویه و اسلوب است . پنجم فصوص الحکم . (۶) رساله جمع بین الرأین . (۷) الابانه عن غرض ارسطو طاليس . (۸) رساله در معانی عقل . (۹) رساله عیون المسائل . (۱۰) النکت فیما یصح و ما لا یصح من احکام النجوم . (۱۱) مسائل منفرد فلسفیه . (۱۲) رساله ماینبغی ان یقدم قبل تعلم فلسفه ارسطو . (۱۳) رساله فی السیاسه . (۱۴) تحصیل السعاده . (۱۵) کتاب التبییه علی السعاده . (۱۶) رساله در اثبات مضارقات تامات . (۱۷) رساله در ماهیت نفس و سعادت و شقاوت او در نشأه آخرت بفارسی .

تبصره - این مقدار از مؤلفات فارابی که ذکر شد سوای اول نرد

نگارنده موجود است. ابو نصر در اخلاق پیر و مشرب افلاطون بوده و لکن در فلسفه طریقه ارسطو را اتخاذ کرده و مصنفات او را شرح و بسط داده

ملخص فلسفه فارابی

فارابی موجود را اولاً بر دو قسم نموده واجب و ممکن میگوید ممکن آنست که هر گاه ما او را غیر موجود فرض کنیم محالی لازم نیاید و موجودات ممکنه نمی توانند بروند الی غیر النهایه و الاتسلسل لازم آید بلکه ناچار است از انتهاء بموجودیکه او واجب لذاته است و اما واجب آنستکه از فرض عدمش محال لازم آید و علتی هم برای وجودش نیست بلکه او علت تمام موجوداتست و این موجود و یا این علة العلل خالی است از جمیع تقایم و منزّه است از تمام شوائب امکانیه و لوازم اجسام مادیه. نه برای او جنسیت و نه فصلی و نه برهانی زیرا او برهان است برای جمیع اشیاء فهو ازلی و ابدی. او خیر محض است و عقل و معقول و عاقل صرف است

میگوید افعال حق معلل بغرض نیست و صدور موجودات از او نه از راه طبع است بلکه ظهور اشیاء از حق بواسطه علم ذاتی اوست، پس علم حق علة وجود موجوداتست یعنی معطی وجود ابدی است و دافع عدم مطلق. ابو نصر مسئله (الواحد لا یصدر عنه الا الواحد) را باین نحو میفرماید که نخستین مبدعات از حق عقل اول است که واحد بالعدد است و لکن کثرت در مبدع اول بالغرض پدید آمد زیرا که ممکن الوجود بذاته است و واجب الوجود بالاول بواسطه آنکه عالم است بذات خود

و عالم است بمبدء اول و از عقل اول پدید آمد عقل ثانی و فلك اعلا و
 هکذا تا برسد بعقل فعال مجرد از ماده . فارابی در خصوص عقول
 معتقد است که انواع متخالفه می باشند باین معنی که هر کدام نوع
 علیحده است و عقل اخیر سبب وجود نفوس ارضیه و عناصر اربعه است
 و افلاك را طبیعت خامسه میداند و میفرماید خرق و التیام در افلاك جایز
 نیست و همچنین ثقل و خفت و حرارت و برودت یعنی آنچه که از خواص
 و لوازم عالم طبع است افلاك از آنها منزه اند . میفرماید افلاك صاحب
 نفوس ناطقه و دارای معلومات کلی و جزئی می باشند و حرکات افلاك
 حرکات مستدیره است یعنی حرکات دوری عشقی برای تشبه بمبدء دارند
 و دارای تخیلات جزئی نیز هستند که همین تخیلات جزئی سبب تغییر
 ارکان اربعه و ظهور کون و فساد در عالم طبیعت شده . فارابی اجسام
 را مرکب از هیولی و صورت میداند و جزء لایتجزی را که مذهب
 ذیمقراطیس است باطل کرده و در خصوص مکان مسلك جمهور حکما
 را معتقد است که عبارت است از سطح باطن جسم حاوی که مماس است
 است با سطح ظاهر جسم محوی . میگوید نفس جسمانیة الحدوث و
 روحانیة البقاء است سعادت و شقاوت پس از مرگ راجع بنفس است پس
 قول افلاطون که قائل بوجود نفس است قبل از بدن و قول ائقال
 نفس از جسدی بجسد دیگر همان طوریکه تناسخون میگویند هر دو
 باطل است

این بود مختصری از فلسفه فارابی که مذکور شد .

فصل چهاردهم

در بیان احوال شرف‌الملک شیخ ابوعلی بن سینا

سوم از حکماء بزرگ اسلام شرف‌الملک شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا است . پدرش از موطن اهلی خود که بلخ بود در زمان نوح بن منصور سامانی مهاجرت بخارا نمود و از طرف نوح بحکومت ولایت خرمشیر از توابع بخارا معین شد و از قریه مسمی به افشنه عیالی اختیار نمود دو پسر از او متولد شد یکی را حسین و دیگری را محمود نامید حسین که مکنی بابوعلی است از زمان طفولیت آثار هوش و ذکاوت از او ظاهر و لایح بود پدرش پس از رجوع بخارا معلمی برای او تعیین کرد ابوعلی در مدت قلیل حافظ قرآن و جمیع علوم ادب و فقه شد . پس از آن شخصی معروف بابو عبدالله ناتلی که دارای علوم اوائل بود بخارا وارد و بمعلمی ابوعلی معین شد و لکن شیخ غالب مطالب علمی را بمعجرد اشاره استاد قریحه و ذوق طبیعی خود استنباط مینمود ، پس از رفتن ابو عبدالله از بخارا بخوارزم شیخ مشغول بمطالعه و مباحثه کتب طب شد و در سن شانزده سالگی از جمله اطباء معروف گردید . در همین ایام نوح بن منصور را مرضی صعب روی داد که جمیع اطباء از علاجش درمانده شدند . چون ابوعلی در طب شهرت عظیم حاصل نموده بود او را در خدمت نوح معرفی کرده و برای معالجه احضار نمودند . شیخ نوح را از مرض رهانید نظر بحسن خدمت به ابوعلی اجازه دخول در کتابخانه دولتی که دارای چندین هزار مجلد بود داد . شیخ علوم اوائل و کتب مصنفه علماء سلف

را مطالعه کرده در هیجده سالگی فارغ التحصیل از جمیع علوم شد و مصنفات و مؤلفاتش در اقطار عالم منتشر گردید و آوازه هوش و ذکاوتش گوشزد خاص و عام شد . کتاب حاصل و محصول و کتاب بر و اثم را در همان ایام تالیف فرموده پس از اختلال امور آل سامان بجر جان مهاجرت کرد . آمدن شیخ بجر جان با خلع قابوس از سلطنت مقارن شد . لهذا شیخ قصد ری نمود و بخدمت مجدالدوله بن فخرالدوله رسید و او را از مرض مالیخولیا نجات داد . پس از آن به همدان رفت و شمس الدوله صاحب همدان را که مبتلا بمرض قوائج بود معالجه کرد و از ندماء خاص او گردید و منقلد امر وزارت شد و چون مردمان بزرگ همیشه اوقات محسود دون همتان می باشند گروهی بوشیخ حسد برده و سپاه را بر او شورانیده و اموالش را بباد غارت داده و او را از در بار اخراج کردند . ابوعلی چهل روز در خانه ابو سعید نامی مخفی گردید و چون مرض شمس الدوله عودت نمود ناچار امر باحضار شیخ کرده پس از معذرت تکلیف تقلد وزارت نمود لکن پس از فوت شمس الدوله شیخ از امر وزارت کناره گرفت و در خانه ابو غالب عطار مشغول اتمام تالیفات خود گردید مجدداً دشمنان او در نزد شمس الدوله متهمش کردند که بإعلاء الدوله کاکویه صاحب اصفهان مکاتبه نموده لذا شیخ را گرفته در قلعه فردجان محبوس نمود

قصیده که یکی از اشعارش این است :

دخولی بالیقین کل کماتراه وکل الشک فی امر الخروج

هنگام ورود بقلعه گفته . پس از اینکه علاء الدوله قصد همدان

نمود و تاج الملك و پسر شمس الدوله به همین قلعه فردجان پناهنده شدند. بعد از عود علاء الدوله و رجوع تاج الملك بهمدان شیخ را با خود آورده و در خانه شخص علوی منزل کرده و منطق شفا را با تمام رسانیده سپس متکراً از همدان باصفهان فرار کرده و در نزد علاء الدوله در نهایت احترام مزیسته و اشتغال بامر تدریس و تصنیف داشته و در سفر دوم که همراهی علاء الدوله عازم همدان بود در اثناء راه مرض قولنج که سابقاً هم داشته عود نموده پس از وصول بهمدان مرض شدت کرده و چون از برء آن مایوس گردید اموالش را بفقرای تقسیم نموده و غلامان خود را آزاد کرده و در سن ۵۳ سالگی در روز جمعه اول ماه رمضان سنه ۴۲۸ هجری بر رحمت ایزدی پیوسته رحمة الله علیه رحمة واسعه و بعضی دیگر چنین گفته اند :

حجة الحق ابو علی سینا در شجمع آمد از عدم بو حود
۴۷۳

در شصا کرد کسب کل علوم در تکز کرد اینجهان بدرود
۳۹۶ . ۴۲۷

بنا بر این شعر سنین عمرش ۵۴ می شود و سال وفاتش ۴۲۷ و
الله اعلم .

اخلاق و دیانت شیخ

شیخ الرئيس را نمیتوان با مردمان عادی مقایسه کرد و با سایر حکماء اسلامی مقابله نمود شیخ را میتوان یکی از اشخاص فوق العاده که نظیر آن تا کنون دیده و شنیده نشده تصور کرد کسیکه در سن

۱۸ سالگی جامع جمیع علوم و حاوی تمام فنون شود آنهم باند داشتن استاد و نبودن اسباب در واقع این مرتبه ایست تالی تلو ولایت
 شیخ گانه سر تا پا عقل محض بوده و ذکاوت صرف . سالها
 گذشته و شبه او دیده نشده نخواهد شد صاحب نزهة الارواح مینویسد
 طالع تولد شیخ سرطان است در درجه شرف و سایر کواکب از قبیل ماه و
 آفتاب و زهره هم در درجه شرف خود بودند و این مسئله نادرا اتفاق
 می افتد .

اعتقاد شیخ در باب دیانت و اتکال بخالق خود چنان قوی بوده که
 میگوید هر گاه مطالبی برای من مشکل می شد وضو می گرفتم و بمسجد
 جامع میرفتم و دور کعت نماز میخواندم و بدر گاه الهی استغاثه مینمودم
 مسائل معضله و مطالب مشکله برای من باسانی حل میشد . ابوعلی اخلاص
 بینهایت نسبت بخاندان نبوت داشته خصوصاً نسبت بامیر مومنان علی علیه
 السلام کمیت اخلاصش از اشعار ذیل معلوم شود .
 میفرماید

تا باده عشق در قدح ریخته اند	و اندر پی عشق عاشق انگیزته اند
با جان و روان بوعلی مهر علی	چون شیر و شکر بهم بر آمیخته اند

باز میگوید :

بر صفحه چهره ها خط لم یزلی	معکوس و نکو نوشته نام دوعلی
یک لام و دو عین با دویای معکوس	از حاجب و عین واقف با خط جلی

مقایسه حالات شیخ با معلم ثانی

ما اگر این دو فیلسوف بزرگ را با هم مقایسه کنیم می بینیم در
 اخلاق و آثار اختلاف کلی دارند . ابو نصر اخلاص افلاطونی است و

لکن فلسفه اش ارسطوطالیسی یعنی در انزوا و کناره جوئی از خلق و بقوت قلیل قناعت نمودن و معرض از دنیا بودن کاملاً مشابه افلاطونست و اما در مشرب فلسفه و کلمات حکمت شارح و مرید ارسطو میگویند از فارابی سؤال کردند تو عالم تری یا ارسطو گفت اگر من در زمان هجیات او بودم بزرگترین تلمیذ او محسوب میشدم و اما ابو علی از هر جهت یعنی علماً و عملاً پیرو معلم اول بوده و افلاطون را چندان و قری نمیگذاشته . از شیخ سؤال کردند ارسطو افضلست یا افلاطون در جواب گفت اگر نبود بمجید ارسطو من افلاطون را اهل علم نمیدانستم پس معلوم شد که شیخ با حالت مجرد و انزوا و کناره گیری از خلق مخالف بوده و با مشاغل دولتی و مخالطه با بزرگان مثل ارسطو موافق و اما آثار این دو حکیم : فارابی با آنکه آسوده خاطر و فراغت بال داشته و عمر طولانی هم کرده چندان آثار علمی از خود باقی نگذاشته . گرچه غالب مصنفات او از میان رفته و یا ترجمه بلاطین شده و لکن اجمالاً از بقیه که موجود است و همچنین از کلام مورخین فهمیده میشود غالباً مختصرات بوده . شاید اگر تمام مصنفات او را جمع کنیم باندازه منطق الشفای شیخ نشود و اما ابو علی با آنهمه مشاغل دولتی و گرفتاری و حبس و تبعید و عمر قلیل متجاوز از صد و بیست کتاب و رساله تالیف نموده که هر کدام مشتمل بر ۲۰ و یا ۱۶ مجلد است

ذکر پاره از مؤلفات شیخ

- ۱ - قانون در طب مشتمل بر ۱۴ مجلد ۲ - شفا مشتمل بر ۸۸ مجلد
- ۳ - نجات که مختصر شفا است ۳ مجلد ۴ - حاصل و محصول ۲۰

مجلد ۵ - لسان العرب در لغت ۲۰ مجلد ۶ - انصاف ۲۰ مجلد ۷ -
 عیون الحکمه ۳ مجلد ۸ - اشارات ۹ - کتاب البر و الاثم فی
 الاخلاق ۱۰ - حکمت مشرقین ۱۱ - دانش نامه ثلاثی ۱۲ - حکمت
 عرشیه ۱۳ - تحصیل السعاده ۱۴ - تقاسیم العلوم ۱۵ - هدایه در حکمت
 ۱۶ - فصول الهیه ۱۷ - مختصر اوقلیدس ۱۸ - شرح مجسطی ۱۹ -
 الموجز فی المنطق ۲۰ - کتاب المبداء و المعاد (الی آخر)

ابوعلی و شعر

قریحه شیخ قریحه بوده که قهراً بواسطه لطافت روحش با گفتن
 شعر تناسب داشته نظر باین لطیفه است که شیخ هم در فارسی شعر گفته
 و هم در عربی و لکن چون آن زمان هر چه میگفتند و می نوشتند عموماً
 عربی بوده لهذا اشعار رئیس هم بیشتر عربی است . از جمله اشعار
 فارسی او بعلاوه آن رباعیات قبل این چند رباعی است :

ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

ولیک این عمل رهروان چالا کست

تو نسلزنین جهانی کجا توانی کرد

در مقام عجز گوید

دل گر چه در این باده بسیار شتافت

یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره راه نیافت

عالم نمایان عصرش گویا تکفیرش نموده لذا شیخ این رباعی را
انشاد کرده

گفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

در موقع مرض موتش این رباعی را انشاد کرده :

از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

واما اشعار عربی شیخ یکی قصیده معروفه عینیه است که در نفس

گفته و مطلعش این است :

ورقاً ذات تعزز و تمنع

هبطت الیک من المحل الارفع

وهی الّتی سفرت ولم تتبرقع

محجوبة عن کل مقلّة عارف

تا آخر قصیده که ۲۰ بیت است و این قصیده از اجل قصائد است و حکماء

و عرفاء بر آن شروح متعدده نوشته اند . در مقام تحریر و ترغیب تحصیل

علم میگوید .

و ذر الکل فهی المکل بیت

هذب النفس بالعلوم لترقی

سراج و حکمة الله زینت

انما النفس کالزجاجة و العلم

و اذا اظلمت فانک میت

فاذا اشرقت فانک حی

از همه بالا تر آن قصیده رائیه که صاحب عیون الالباء ذکر میکند

و در منسوب بودن آن بشیخ تردید دارد در واقع اگر گوینده

این قصیده شیخ باشد عا و مرتبه و بلندی مقام عام او را در نجوم و جفر
کاملاً مدلل میدارد . این قصیده واقعه هجوم شر را بمملکت ایران مجسم
کرده و وقایع هولناک او را بطور مبسوط بیان نموده مطلعش این است
احذر بنی من القرآن العاشر و انقر بنفسك قبل قهر النافر
لا تشغلنك لذة تلهو بها فالتموت اولی بالظلوم الفاجر
این قصیده متجاوز از پنجاه بیت است و در آخر آن اشاره
باقراض دولت بنی عباس کرده میگوید .

تمحی خلافته وینسی ذکرة بین البریة صنع رب قادر
فتری الحصون الشامخات مهدة لم یبق فیها ملجاء لمسافر
و تری قراها و البلاد تبدلت بعد الانیس بکل وحش نافر
(فلسفه شیخ رئیس ابوعلی سیناره)

شیخ در بیشتر از مقامات و مطالب پیرو فلسفه ارسطو و محقق و شارح
کلمات اوست

شیخ در خصوص حدوث عالم میفرماید موجودات طراً سوای
حق تعالی ممکن الوجود بالطبع اند و لکن بواسطه فعل مبدع واجب
الوجود میشوند . یعنی حق تعالی واجب الوجود بالذات است و ما سوئی
الله ممکن الوجود بالذات و واجب بوجود بالذات می باشد شیخ در
خصوص مراتب قوه نظریه انسان و اتصال او بعقل فعال میفرماید انسان
در مرتبه اولی خالی از کمالات و عاری از علوم میباشد . و لکن
استعداد قبول در او موجود است . و تا این مرتبه را عقل هیولانی
نامیم چون قابلیت محضه است شبیه بهیولی اولی است گرچه خالی

از تمام صور است و لکن مستعد است برای قبول کردن هر صورتی .
 پس از اینکه قوای ظاهره و باطنه خود را در معرض عمل آورد و
 علوم اولیه را تحصیل نمود و ملکه انتقال از معلومات بمجهولات برای
 او حاصل شد اکنون بمقام عقل بالملکه نائل شده و لکن معلومات
 هنوز مفید یقین نیست بلکه مفید ظن است هر گاه از این مقام ترقی
 نمود و ادراک مسائل نظری بطور شهود برای او حاصل شد این مقام مسمی
 بعقل بالمستفاد است بواسطه استفاده مطالب از عقل فعال پس از اینکه ملکه
 استحضر مطالب برای انسان دست داد دیگر محتاج بکسب جدید و
 مشقت تازه نشد آنوقت بمقام عقل بالفعل رسیده میفرماید این مقامات
 اربعه شبیه صفت کتابت است برای انسان طفل در بدو امر صفت
 کتابت را نیاموخته و لکن استعداد آموختن در او موجود است
 ۴) این مرتبه بمنزله عقل هیولانی است (پس از اینکه مبادی
 کتاب را آموخت و مستعد برای تکمیل آن گردید (این مرتبه بمرتبه
 عقل بالملکه است) و هر گاه رسید بسرحد کمال و لکن هنوز
 کتابت برای او صنعت دائمی نشده و ملکه راسخه نگردیده (این مرتبه
 شبیه است بمقام عقل بالمستفاد) پس از اینکه صنعت کتابت برای طفل ملکه
 راسخه در نفس شد که هر وقت رجوع نماید دیگر محتاج بکسب جدید
 نباشد (این مقام نظیر عقل بالفعل است) پس از آن میفرماید این سلوک و
 تشبه بمجردات در انسان دارای درجات متفاوت و مراتب متعدده است
 بر حسب شدت قابلیت و ضعف آن و گاهی این استعداد میرسد بحدی
 که صادق است در حق او گفته شود (یکادزیتها یضیئی و او لم تمسه

نار) و مرتبه نبوت را میتوان از این راه بدست آورد و استنباط کرد
 شیخ در رساله که در اثبات حقیقت نبوت نوشته باین مقام که میرسد میگوید
 از قول نبی اکرم که فرمود (اد بنی ربی فاحسن تادیبی) وایضاً
 فرمود (و علمناه من لدنا علما) و چون روح القدس که بر تر ارواح
 است و جبرئیل امین است و برید وحی الهی است دائماً نظر خود را
 پیوسته گرداند بر آنکس تا حرکت و سکون او را رنگ الهیه
 دهد چنانکه فرموده (صبغة الله و من احسن من الله صبغة الخ) شیخ
 در غالب مراتب عقائد دینی را لباس عقلی میپوشاند خصوصاً مسئله نبوت
 و معراج و خوارق عادات را میفرماید ارسال رسل و انزال کتب برای
 ایمان بواجب الوجود و تنزیه تمام الوهیت از لوازم بشریت است اظهار
 معجزات و خوارق عادات برهان است بر مرتبه شامخه نبوت میفرماید
 همانطوریکه برای عیون جفون و اهداب واجب و لازم است برای
 ارشاد و هدایت خلق بسوی خدا و انتظامات امور بشری وجود نبی
 هم لازم است در جای دیگر فرموده روح القدس چون نقطه است و نبوت
 چون خط و رسالت چون سطح و دعوت چون جوهر و ملت چون
 جسم و همانطوریکه روتق جسم بروح است همین طور قدر
 ملت بنبوت بود میفرماید جسم عام است و نقطه خاص جسم محسوس و
 معین و مدرک و نقطه نامعین و نامدرک و نا محسوس چنانکه فرموده
 (لا یدرک الابصار) پس ابتدای همه چیزها نقطه است (لقا هر فوق عباده)
 و ابتداء همه کارها روح القدس است سلطنت نقطه بر موجودات معلوم و سلطنت
 نفس قدسی بر معقولات ظاهر چنانکه عزاسمه فرمود و هو القاهر فوق عباده

شیخ در خصوص قدم و حدوث نفس میفرماید نفس انسانی حادث است حدوث بدن زیرا اگر پیش از بدن موجود بود یا متکثر بود یا واحد اول محال است زیرا که نفوس بحسب معنی متعلق اند پس کثرت آن جز بمواد نیست

و قسم دوم هم محال است زیرا که بعد از پیدائی ابدان لازم آید که تصرف آن در ابدان بر سبیل سویت بود و نه چنان است برای آنکه مردم در عالمیت و جاهلیت مساوی نیستند و باستعداد بدن نفس بدان متصل شود از مواهب صورتانند بپیر بدن کند الخ

و در خصوص بقای نفس میفرماید نفس انسانی باقی است بعد از مفارقت بدن زیرا که قوام نفس متعلق ببدن نیست تا لازم آید از بطلان بدن بطلان نفس بلکه متعلق است بواهب صورتش

شیخ در خصوص بطلان تناسخ میفرماید انتقال نفس از بدنی بدن دیگر محال است برای آنکه استعداد بدن اقتضای طریایان نفس کند از مواهب الصور و فیضان و اهب الصور بر اجسام بر سبیل وجوب است پس هر گاه که بدن حادث شود لازم آید که نفس تعلق کند بان از مواهب الصور پس اگر انتقال نفس از بدنی بدن دیگر جائز بودی لازم آید که یا جسم حادث خالی باشد از فیض و اهب الصور و این محالست و یا لازم آید که يك جسم را دو نفس باشد و این نیز محالست و اما در خصوص معاد میفرماید نفس انسان بعد از مفارقت از بدن برایش سعادت و شقاوت است زیرا که از مرك بدن مرك نفس لازم نیست پس ویرا بعد از مفارقت حالی باشد مخصوص از سعادت و شقاوت و الم و راحت و لذت و عقاب پس واجب باشد شرح این احوال

یاد کردن — اما احوال بدن در معاد و آخرت از راحت و عقاب و لذت و الم آنستکه شریعت حقه آنرا شرح کرده است و تفصیل داده برخی را بر سبیل رمز و بعضی را بر سبیل ایجاز

و اما رغبت حکمای الهی بسعدت و لذت روحانی زیاد تر باشد از رغبت ایشان بسعدت و لذات جسمانی و ثمرت ایشان از شقاوت و الم جسمانی پس از آن شروع میکنند در توضیح و تشریح این مطلب

شیخ همین مسئله معاد را در رسائل فارسی (که نزد نگارنده موجود است) بیان فرموده و ما عین عبارت او را ذکر کردیم — شیخ در الهیات شفاء در فصل هفتم از مقاله نهم در خصوص معاد چنین میفرماید

ان المعاد منه منقول فی الشرع و لاسبیل الی اثباته الا من طرق الشریعة و تصدیق خبر النبی و هو الذی للبدن عند البعث و خیرات البدن و شروء معلومة لا یحتاج الی ان یعلم و قد بسطت الشریعة الحققة الّتی اتانا بها نبینا و سیدنا و مولانا محمد صلی الله علیه و آله حال السعادة و الشقاوة الّتی بحسب البدن و منه ما هو مدرك بالعقل و القیاس البرهانی و قد صدقته النبوة الخ تبصرة — بدانکه سه مسئله است از مسائل فلسفه که ابو حامد

غزالی آنها را مخالف با شرع تصور نموده اول مسئله قدم عالم — دوم مسئله معاد — سوم مسئله علم حق تعالی بجزئیات . از بیانات سابقه جواب مسئله اول و دوم معلوم شد که در مسئله اول حکما عالم را حادث ذاتی میدانند نه قدیم ذاتی تا مخالفت پیا شرع لازم آید . و جواب مسئله معاد هم معلوم شد که مقصود حکماء اثبات سعادت و شقاوت روحانی است برای نفس و ترقیات روحی که برای اثبات آن میتوان

برهان عقلی اقامه نمود

واما آلام و لذات جسمانی که شریعت حقّه محمدیه صلی الله علیه و آله آنها را کاملاً شرح و بسط داده محتاج باقامه برهان نیست و اما مسئله سوم که علم حق تعالی باشد نسبت بموجودات کائنه فاسده در شرح حال ابن رشد که رد بر تهافت نوشته ذکر خواهیم کرد تا عدم اطلاع غزالی نسبت بمقصود حکماء ظاهر و لائح گردد

فصل پانزدهم

در بیان حالات ابو الفتوح یحیی بن حبش بن امیرك مشهور بشیخ شهاب الدین سهروردی و مشرب خاص آن در فلسفه

شیخ شهاب الدین سهروردی مشهور به شیخ مقتول و ملقب به (الموید بالملکوت) در سنه ۵۴۹ ه در قریه سهرورد که از قراء زنجان است متولد شده پس از طی علوم مقدماتی مسافرت بمراغه نموده و در خدمت شیخ مجدالدین جیلی تحصیل علم فلسفه و فقه کرده و در مدت کمی حائز علوم عقلیه و فنون نقلیه شده در شدت ذکاء و کثرت فطنت و تصانیف بدیهه و تالیف عجیه و غرور در مسائل فلسفه میتوان گفت نظیر شیخ الرئيس ابو علی بن سینا بوده و در عدم اعتناء بدنی و اعراض از لذائذ و مشتهیات آن شبه فارابی شیخ شهاب الدین در صراحت کلام و صدق لهجه و بیان حقایق بی پروا بوده و همین مسئله اسباب قتل او را فراهم نموده پس از اینکه متوجه شام شد و از آنجا مسافرت بحلب کرده و با فقهاء و علماء آن بلد باب مباحثه و مناظره آغاز کرد و چون همتان که کسی را برتر از خود نمیداشتند بر او حسد برده و در

نزد ملك ظاهر شكایت کرده و شیخ را بعدم دیانت متهم ساخته و حکم کفر و قتل او را صادر نمودند . ملك ظاهر نظر بحسن ارادت و نیکی اعتقاد در حق شهاب الدین در قتل وی مسامحه کرد و احکام ققهاء حلب را مجری نمود . ققهاء بلاد بسطاط صلاح الدین شکایت نموده و در خصوص قتل شیخ مبالغه و ابرام کردند . سلطان برای خوش آمد دنیا پرستان ملك ظاهر را امر نمود که شهاب الدین سهروردی را بقتل برسان . پسر هم اطاعت پدر کرد و آن شیخ موحد و مکاشف امور عقلیه و اسرار الهیه را بقتل رسانید و در خارج شهر حلب مدفون شد . می نویسند هنگامیکه یقین بمرگ نمود این شعر را انشاد کرده و می خواند :

اری قدمی اراق دمی وهان دمی فهاندمی

قتل شیخ در سلخ ماه ذی الحجه سنه ۵۸۷ هجری واقع شد

مصنفات شیخ اشراق

شیخ اشراق در حدود پنجاه مجلد کتاب عربی و فارسی تألیف کرده از قبیل مطارحات - و تلویحات - و لمحات و حکمة الاشراق - هیاکل النوریه - بستان القلوب - طوارق الانوار کتاب تهقیحات در علم اصول و یزدان شناخت الخ - سهروردی در غالب مصنفات و تألیفات چه در ثر و چه در نظم تقلید از شیخ الرئيس نموده مثل آنکه رساله مسمی بغربة الغریبه را مشابه رساله الطیر شیخ تألیف کرده و رساله المعراج را شبیه رساله معراجیه شیخ نوشته و قصیده هم در نفس گفته نظیر قصیده عینیه ابو علی (میگوید :)

خامت هیا کلها جرعاء الحمی وصبت لمغناها القدیم تشوقا
وتافتت نحو الدیار فشاهدت ربعا عفت اطلاله فتمزقا

سهروردی و علوم غریبه

ابن اصبیعه مینویسد شهاب الدین سهروردی دارای علم سیمیا بوده
میگوید حکایت کرد برای من حکیم ابراهیم بن ابی الفضل که من با
شیخ و جماعتی از تلامذه رفتم در خارج دمشق در هنگام صحبت رشته
کلام منتهی شد به علوم غریبه شیخ فرمود نظر کنید بطرف مشرق و بینید
چقدر نیکو و خوش منظر است این مواضع و این عمارات عالیه .
همین که نظر کردیم دیدیم عمارات بسیار عالی و بوستانهای سبز و خرم
و درختهای کثیر سر در هم و نهرهای فراوان و مغنیان خوش الحان
چنان منظری که تا کنون ندیده و نشنیده بودیم از لذت آن منظر حالت
بهت و حیرتی مشابه اغما برای ما حاصل شد . پس از ساعتی آن مناظر
نیکو محو و ناپدید گردید و اثری هم از آن باقی نبود . باز مینویسد
حکایت کرد برای من یکی از فقهاء عجم که هنگام مسافرت از دمشق
بر خوردم بکله گوسفندی یکعدد گوسفید بمبلغ ده درهم از شبان گله
خریداری نمودیم . هنوز مقداری از راه نرفته که شخص ترکمانی
بما مصادف شده گفت قیمت این گوسفند زاید بر این است یا بر
قیمت بپردازید و یا گوسفند را عوض کنید . شیخ گفت شما بروید من
اورا راضی خواهم کرد . مدتی شیخ شبان ترکمان را معطل نمود تا ما مسافت
طویلی را پیمودیم . شیخ هم رشته سخن را قطع نموده برای افتاد شخص
ترکمان دست او را گرفت که قیمت نداده کجا میروی یکدفعه دست

شیخ از بازو قطع شده و در دست تر گمان باقیماند و خون جاری گردید
آن شخص از دهشت این واقعه دست را رها کرده و فرار برقرار
اختیار نمود. شیخ هم دست را برداشته بپا ملحق گردید. دیدیم بغیر از
دستمال چیز دیگری نبود. از این قبیل حکایات دلیل است که شیخ بعلوم
غریبه هم آشنا بوده.

فلسفه شیخ اشراق

شیخ اشراق گرچه جامع حکمت ذوقی و بحثی هر دو بوده و
لکن مبنای عموم مصنفات او بر طریقه فلسفه ذوقی و کشف نهاده و مسلک
قدماء از حکماء و افلاطون را توضیح و تفسیر نموده و در غالب مسائل
با مشائین مخالف و معاند است و لکن با این تبرز در فلسفه و مقامات معنویه
و مشاهدات کشفیه نمیدانم چگونه قائل باصالت مهیة و فرعیت وجود شده
است جسم را مرکب از هیولا و صورت نمیداند میگوید جسم متصل
است فی حد ذاته و حال در چیزی نیست بعبارت اخری جسم جوهر بسیط
است در خارج و قابل است برای اتصال و انفصال و این جوهر بسیط
باعتبار ذات مسمی بجسم است و لکن از جهت قابلیت آن برای صورت
نوعیه مسمی بهیولا است گرچه در این مسئله آنچه را که شیخ در
کتاب حکمة الاشراق گفته مناقض است با آنچه در تلویحات فرموده
در حکمة الاشراق حکم کرده است به بساطت جسم و جوهریت مقدار و در
تلویحات می گوید جسم مرکب است از جوهریکه مسما است بهیولا
و عرضیکه انمقدار است در اول مقدار را در عداد جواهر شمرده است
و در ثانی جزء اعراض و لیس هذا الالاتناقض

شیخ اشراق مکان را بعد مجرد موجود می داند و قول مشائین که مکان را سطح باطن از جسم حاوی که معاس با سطح ظاهر از جسم محوی است باطل نموده میگوید این بعد مجرد موسوم است به بعد مفطور یعنی نزد فطرت سلیمه این مطلب از جمله بدیهیات اولیه بشمار می رود - شیخ گرچه در اجزاء جسم با مشائین مخالف است و لکن در ابطال جزء لایتجزی موافق میباشد شیخ اشراق از واجب تعبیر بنور الانوار میکند و از عقول مجرد بنور می گوید نور مجرد غنی یکبست و آن مسمی بنور الانوار است و ما سوای او از اشراقات نور الانوارند و محتاجند باو و هو القاهر بکل شیئی از جمله ادعیه ای که بشیخ اشراق منسوب است یکی این است که می گوید : اللهم یا قیام الوجود و فائض الجود و منزل البرکات و منتهی الرغبات منور الورد و مدر الامر و اهب حیاة العالین اءدنا نورک و وقفنا لمرضاتک و الهمنا شذک و طهرنا من رجس الظلمات و خلصنا من غسق الطبیعه الی مشاهدۃ انوارک و معاینه اضوائک و مجاورت مقربیک و موافقه سکان ملکوتک و احشرنا مع الذین انعمت علیهم من العلاء و الصدیقین و الانبیاء والمرسلین .

فصل شانزدهم

در شرح حالات فیلسوف غرب ابو الولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد

ابو الولید معروف بابن رشد در سنه ۵۲۰ هجری در شهر قرطبه از بلاد اندلس متولد گردید بواسطه شدت ذکاء و توفیر هوش و فطنت ذاتی

در اندك زمانى مبرز در علوم عربیت و فقه و طب و فلسفه شد و در سن ۲۸ سالگی مسافرت بمراکش که آن ایام میر کز خلافت امراء موحدین و مجمع علماء روحانیین بود نمود . رئیس مسلمین در آن تاریخ یوسف بن عبدالمؤمن دوم از امراء موحدین بود که این تومرت معروف به مهدی در اوائل قرن ششم هجری تاسیس کرده بود . یوسف از جمله خلفائی بود که دوست دار علماء و مربی اهل فضل و حکماء بوده . ابن طفیل صاحب کتاب حی بن یقظان که یکی از حکماء اندلس بود و در نزد یوسف قرب و منزلی داشت این رشد را در حضور خلیفه معرفی نموده و جوایز سینه و عطاهای جلیله از طرف خلیفه باو رسانید . ابن رشد هم کتب ارسطو را ملخص نموده که موسوم بجوامع الفلسفه است . پس از فوت ابن طفیل طبیب خاص یوسف شده و در حیات یوسف با نهایت عزت و احترام میزیسته پس از فوت یوسف یعقوب پسر او ملقب به المنصور بالله که چهارم خلیفه است از امراء موحدین بخلافت معین شد . منصور در ابتدای امر حکیم را باینهایت محترم و معزز داشتی . قضاوت اشبیلیه و سپس قضاوت قرطبه باو محول بود و در احکام و فتاوی از روی عدالت که شایسته یک نفر حکیم است حکم میفرمود . عاقبت دشمنان بر او حسد برده و ذهن منصور را مشوش کرده منصور مقرر داشت که مجلسی از فقهاء و محدثین بلد در مسجد جامع قرطبه تشکیل شود و این رشد را در تحت محاکمه آرند و آنچه رای فقهاء اقتضا نمود مجری دارند ، پس از انعقاد مجلس چون میدانستند که در مناظره حریف او نخواهند شد

بدون محاکمه خطیب قرطبه را گفتند باو از بلند بگویند ای مردم این رشد و اصحاب او از دین خارج شده اند و عقاید کفر آمیز در میان مسلمین انتشار داده اند، لهذا از حضور امیرالمومنین در خواست میکنیم که او را بقتل رساند و لکن منصور این رشد و اصحاب او را امر به تبعید نمود پس از یکسال که از حبس و تبعید او گذشت اشراف و اعیان قرطبه منصور را راضی نموده و امر باحضار این رشد داده شد و لکن بین رجوع او بمراکش و فوتش چندانی طولی نکشید و در سنه ۵۹۵ بسن ۷۵ سالگی در شهر مراکش در اول دولت الناصر بالله پسر المنصور بالله برحمت ایزدی بیوست می نویسند یکی از چیزهائی که موجب کینه منصور با این رشد شده بود این بوده است که این رشد در کتاب حیوان در خصوص زرافه نوشته بوده است که من او را در بار بادشاه بربر دیده ام و لکن بعد از حبس گفت دشمنان من چنین کرده اند و گر نه من نوشته بودم برین آنان برین را بربر کرده اند.

مؤلفات ابن رشد

ابن رشد متجاوز از هفتاد مجلد کتاب در علوم مختلفه از قبیل فقه و اصول و طب و منطق و فلسفه و غیره تالیف نموده که بیشتر از آنها ترجمه بلاطین و یا عبری شده و اصل عربی آنها از بین رفته و لکن آنچه که موجود است از این قرار است: اول - تهافت التهافت رد بر غزالی دوم - فصل المقال سوم - الکشف عن مناهج الادله چهارم - بدایة المجتهد و نهایة المقتصد پنجم - جوامع الفلسفه ششم منطق - این مقدار

از مصنفات ابن رشد موجود است . بقیه همانطوریکه قبلاً اشاره شد یا ترجمه بالسنة خارج شده و یا اصلاً از میان رفته
فلسفه ابن رشد

ابن رشد هم دارای جنبه فقاہت بوده و هم جنبه طبابت و فیلسوفی را دارا بوده و لکن از آثار طبی او آنچه که مسطور شده چندان مهم نبوده و بمقام ابو علی نرسیده . چیزیکه اسباب اشتہار او شده فقط جنبه فیلسوفی است که کتب ارسطو را تلخیص و تنقیح نموده و عبارات مشکله و مسائل معضله او را توضیح و تشریح کرده ، همین شروح ابن رشد اسباب فهم فلاسفه غرب گردید نسبت بفلسفه ارسطو و علت شهرت او در غرب هم بواسطه همین نکته است

فلسفه ابن رشد همان طریقه فارابی و شیخ است که متخذ از فلسفه ارسطو است و چیز دیگری اضافه نکرده فقط در بعضی از مسائل جزئی باشیخ مخالف است (۱) و لکن مقام شیخ اعلا و ارفع است از آنکه ابن رشد نسبت عدم فهم مسئله فلسفه را باو بدهد اما چیزی که ما باید خیلی متشکر از ابن رشد باشیم همان رد بر تهافت غزالی و باطل کردن کلام اوست که بواسطه عدم اطلاع بر اصطلاح و یا خود نمائی کردن ثرد عوام نسبت کفر و زندقه رؤسای فلاسفه اسلام داده خصوصاً سه مسئله همچنانکه در فصول ساقه اشاره شد جواب مسئله اول و دوم

(۱) ابن رشد در حوامع الفاسفه که باسلوب شفا نوشته و نسخه خطی آن نزد نگارنده موجود است تمام طبیعی و الهی و منطقی آن باندازه الهیات شفا نیست گاهی نسبت عدم فهم در یازده مسائل شیخ میدهد و لکن مطلب همان است که در متن گفته شد